# مروری بر عنصر هدایت و بیدارگری در رفتار امام حسین علیه السلام

سید مهدی موسوی کاشمری



بسم الله الرحمن الرحیم

# مروری بر عنصر هدایت و بیدارگری در رفتار سیاسی امام حسین ( علیه السلام )

نویسنده:

مهدی موسوی کاشمری

ناشر چاپی:

مجهول ( بی جا ، بی نا )

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

# فهرست


فهرست ----- ۵

مروری بر عنصر هدایت و بیدارگری در رفتار سیاسی امام حسین علیه السلام ----- ۶

مشخصات کتاب ----- ۶

مقدمه ----- ۶

کلیات ----- ۷

انقلاب یا کودتا ----- ۷

انقلاب اصلاحی و خاستگاه آن ----- ۹

بزرگترین آموزه نهضت حسینی ----- ۱۰

روشنگری های حسینی در حوزه اهداف ----- ۱۳

اشاره ----- ۱۳

هدف ثابت و جاری حسینی ----- ۱۴

اشاره ----- ۱۴

با معاویه ----- ۱۵

با یزید ----- ۱۷

اهداف مرحله ای و تاکتیکی نهضت حسینی ----- ۲۲

اشاره ----- ۲۲

امتناع از بیعت ----- ۲۳

اقدام برای برپایی حکومت اسلامی ----- ۲۷

زیباترین انتخاب ----- ۳۳

شهادت ----- ۳۴

پاورقی ----- ۳۹

درباره مرکز ----- ۴۳

# مروری بر عنصر هدایت و بیدارگری در رفتار سیاسی امام حسین علیه السلام

## مشخصات کتاب

نویسنده : سید مهدی موسوی کاشمری

ناشر : سید مهدی موسوی کاشمری

## مقدمه

فرهنگ سازی، زمینه پردازی و بیدارگری به عنوان عامل اصلی دگرگونیهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، در حرکت های اصلاحی پیامبران و اولیاء الهی جایگاه ویژه ای داشته و یکی از بارزترین جنبه های حرکت مقدس امام حسین (ع) به حساب می آید. امام حسین (ع) با عنایت به نقش عمیق عنصر روشنگری در اصلاح اساسی جامعه و خنثی سازی تبلیغات مسموم دشمن، آگاهی عمومی را در دستور کار خود قرار داد و به تبیین اهداف خود همت گمارد. به اعتقاد نویسنده، امام حسین (ع) در طول نهضت خود دو گونه هدف را دنبال می کرد و در هر مورد به تناسب موقعیتها و اوضاع به تبیین آنها می پرداخت. هدف ثابت و راهبردی آن حضرت چون همه امامان معصوم (ع) برپایی و حیات دین در جامعه بوده است که چون رشته ای تمام مواضع امام (ع) را در مقابل معاویه و یزید به هم پیوند می زند و هدفهای مرحله ای و تاکتیکی آن حضرت نیز که شکل آن بر اساس اقتضائات و اوضاع خارجی و عینی تعیین شده بود؛ امتناع از بیعت، تشکیل حکومت اسلامی و شهادت بوده است. درازای تاریخ بشر از آغاز تاکنون، شاهد صحنه های خونین و حوادث اسف انگیز و غمباری بوده است، حوادثی که هم ظرف زمانی و هم تعداد تلفات و خسارتهای مادی آن، بسیار بیشتر از صحنه نهضت عاشورا بوده است، ولی آیا کدام یک از آنها همپایه قیام حسینی (ع)، در صفحه دلها و خاطره های آدمیان زنده و بالنده مانده است؟ و کدام یک توانسته است به قدر قیام ماندنی و بی مانند او احساسات پاک بشری را جریحه دار و

وجدانهای خفته و غفلت زده را بیدار و عقول اهل عالم را مقهور خود سازد و دلهای آزادگان جهان را تحت تأثیر و هدایت خویش قرار دهد؟ بی گمان این تأثیر و ماندگاری دارای رموزی است، که سایر حوادث عظیم فاقد آن است و بررسی آن مجالی دیگر می طلبد و مطمئناً بیدارگری ها، تبلیغات و موضع گیری های روشنگر آن حضرت، در تبیین اهداف مقدس انسانی و دینی خود سهم بزرگی در این خصوص دارد، که بخش بسیار ناچیزی از آن، در نوشتار حاضر به قلم آمده است.

## کلیات

### انقلاب یا کودتا

در تاریخ تحولات و انقلابات بشری گاهی مصلحانی به ظهور می رسیدند که با قصد خیرخواهی و اصلاح، پیش از هر چیز به سراغ حکومت و دستگاه فاسد حاکم می رفته اند و با به راه انداختن جنگ مسلحانه به سرنگونی آن اقدام می کرده اند. آنان بر این باور بوده اند که برای ایجاد اصلاحات در جامعه باید از بالا ـ به پایین شروع کرد و ابتدا حکومت فاسد را از میان برداشت و آنگاه به اصلاحات، در سطح و عمق جامعه اقدام کرد. چنین سیری در اصطلاح سیاسی «کودتا» [۱] نام دارد. البته همه کودتاها با این انگیزه و بر این اساس واقع نشده و نمی شود. این شیوه گرچه ممکن است زودتر به تغییر رژیم بینجامد، ولی چون در مردم آمادگی برای اصلاحات نبوده و کار عمیق فرهنگی بر روی آنان صورت نگرفته است، چه بسا حکومت جدید در این راه دراز و پرپیچ و خم از همراهی و مساعدت مردم بی بهره بماند و چون نظارت مردمی بر عملکرد و سیاستهای دولت در چنین فرضی وجود ندارد، رفته رفته دستگاه حکومت آرمانهای خود را تغییر داده و

به فساد گرایـد، و حرکت اصـلی که با هدف اصـلاحی به وقوع پیوسـته است در وصول به آن با ناکامی مواجه گردد. در برابر این دسـته، گروه بسـیاری از مصـلحان که عمیق به مسایل می نگرنـد و با دیدی ژرف به هدف خود و راههای وصول بدان می اندیشـند، مسـیری دیگر می پیماینـد و برای چنیـن حرکـتی کمـتر سـرمایه گـذاری و صـرف وقـت و انرژی می کننـد. آنـان به اصـلاحات از پـایین به بالاـ معتقـد و به فرهنـگ سازی و زمینه پردازی به عنوان عامل اصـلی دگرگونیهای اجتماعی، فرهنگی، سیاسـی و اقتصـادی و غیر آن، توجهی تـام دارنـد. چنین شـیوه ای هم مساعـدت و پشـتوانه مردم را با اهـداف حکومت جـدید تضـمین می کند و هم به واسـطه وجود نظارت عمومی، از فساد دسـتگاه دولتی ممانعت به عمل می آورد. حرکتهای اصلاحی پیـامبران الهی تماماً از همین شـیوه پیروی می کرده است و حـتی در رفتن به سـراغ کسـی همچون فرعون نیز، در آغـاز عنصـر فرهنگی و تبلیغی در کـار بوده است. قرآن کریم در نقـل خطـاب خداونـد به حضـرت موسـی و هارون می فرمایـد: «إذهبا إلی فرعون انه طغی فقولا له قولاً لیّنا لعلّه یتذکّر اویخشـی؛ [۲] .به سوی فرعون که طغیان کرده است بروید سـپس با او سخنی نرم و ملایم بگوییـد شایـد به خود آمده یا از عاقبت کار خود بترسد.» منطق قرآن در باب ایجاد عدالت، رویکرد به مردم است و این وظیفه به خود آنان متوجه شده است تا با فرهنگ سازی و روشنگری های انبیاء، خود آنها به برپایی قسط و عدالت اقدام کنند. قرآن کریم در این باره می فرماید: «لقد أرسلنا رسلنا بالبیّنات و أنزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم النّاسُ بالقسط و

أنزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للنّاس...؛ [۳] .ما پیامبران خویش را با ادّله و براهینِ روشن فرستادیم و با آنان کتاب و میزان فرود آوردیم تا مردم اقامه قسط کنند و آهن را نازل کردیم که در آن سختی و صلابت و منافعی برای مردم است.» در این آیه کریمه نقش پیامبران الهی فرهنگ سازی، روشنگری و تبلیغ معارف و مقررات الهی معرفی شده است، تا در سایه بیداری و شناخت حق و راه درست، عدالت طلبی و حقیقت خواهی در آنان زنده شود و سپس خود با استفاده از ابزار آهن، به دفع موانع قسط به پا خیزند و سیستمی عادلانه و حق مدارانه را بر سرنوشت خود حاکم کنند. در نهضت حسینی نیز روشنگری و تنویر افکار عمومی، بارزترین جنبه این حرکت مقدس محسوب می شود و تلاش بی وقفه و پی گیر آن حضرت در این راه، شاهدی بر اعمال همین روش و اهتمام آن حضرت نسبت به این موضوع است.

## انقلاب اصلاحی و خاستگاه آن

مطالعه در تاریخ انقلابهای اصلاحی نشان می دهد که برای تحقق یک دگرگونی عمیق و همه جانبه در جامعه ستم زده و تحت استبداد، وجود دو عنصر بایسته و لازم است: ۱- فشار و ظلم فراگیر دستگاه حکومت بر مردم، ۲- آگاهی و بیداری عمومی. و با فقدان هر یک، انقلابی به طور همه جانبه و گسترده صورت نمی گیرد. زیرا اگر در جامعه، ستم فراگیر و حکومت ظالمی حاکم نباشد، مردم نیازی به تغییر اوضاع نمی بینند و آن را تحصیل حاصل می دانند. در چنین جامعه ای نظام حاکم از سوی مردم تهدید نمی شود، گرچه ممکن است تهدید خارجی وجود داشته باشد. وجود ستم و بی دادگری هم بی آنکه بر روی افکار مردم

کار فرهنگی شود و اذهان خفته بیدار شود و آگاهی عمومی نسبت به وضعیت موجود و نیز آنچه باید باشد و مطلوب است پدید نیاید، برای پیدایش انقلابی فراگیر و دامن گستر، کافی نخواهد بود. در چنین وضعیتی، گرچه ممکن است گروهی با بهره جویی از زمینه های موجود به کودتایی برانداز دست زنند و از سوی مردم نیز در برابر آنان مقاومتی صورت نگیرد، ولی چنین مسأله ای اساساً از موضوع بحث ما خارج است و سخن ما بر سر نهضتی مردمی و فراگیر است. و لذا از این زاویه نیز امام حسین (ع) فرهنگ سازی و آگاهی دهی عمومی را در دستور کار خود قرار داده و عمیقاً بدان پرداخته است، زیرا گذشته از اینکه وصول به اصلاحات با همراهی و هماهنگی و حمایت مردم موفق تر و میسرتر است و اصلاحات عمیق و پایدار را باید از خود مردم شروع و به وسیله خود آنان ادامه داد، تحقق خارجی و عینی انقلاب نیز بی وجود کار فرهنگی و بیداری مردم عملی نخواهد بود.

## بزرگترین آموزه نهضت حسینی

چنان که گفته شد انسان موجودی است اجتماعی که تمایل دارد همواره خود را با جمع هماهنگ کند و بلکه محکوم آن است و انسان موفق آن کسی است که بهتر بتواند خود را بامحیط و فرهنگ غالب زمان تطبیق دهد. و در جامعه شناسی، از رفتاری که در بین مردم معروف شناخته شود تعبیر به «هنجار» می شود، چه این رفتار مطابق با ارزشهای مکتبی و انسانی باشد یا نباشد و آنچه از سوی جامعه مورد اعتراض و بی مهری باشد «ناهنجار» شمرده می شود. سخن بر سر این است که مؤمن چگونه است؟ آیا او می تواند تنها در غالب هنجارهای

اجتماعی گام بردارد و ملاک حق و باطل را در هر زمینه ای هنجارها و ناهنجارها بداند؟ قطعاً چنین شیوه ای صفت مؤمن نیست. مطابق آیات و روایات به ویژه در مورد امر به معروف و نهی از منکر، انسان دین باور هنجارساز و تأثیرگذار است نه هنجارپذیر و تأثیرگیر. و چنین شخصی فرهنگ سازی و کنش در تبدیل ارزشهای مثبت نابهنجار به هنجار اجتماعی و مقبول عرف را وظیفه خود می شمارد. بزرگترین درسی را که حضرت امام حسین (ع) به بشر آموخت همین نکته است. بر اساس آموزه آن بزرگوار، هر گاه حق و عدالت و فضیلتهای انسانی در خطر تحریف و فنا قرار گرفت و این ضلالت و غفلت دامن گیر و دامن گستر و هنجار شد، مؤمن وظیفه دارد با همه قوا به روشنگری و بیدارگری بپردازد و از تمامی سرمایه های خود در این راه در حد توان خود مایه بگذارد. از مصیبتهای تاریخی این گزارش است که پس از ملاقات امام حسین (ع) با فرماندار مدینه، مروان حکم به آن حضرت گفت: من خیرخواه توأم و به سخن من گوش کن که نجات تو در آن است. آن حضرت در پاسخ گفتند: سخنت چیست؟ بگو تا بشنوم. او در پاسخ بیعت با یزید را به آن حضرت پیشنهاد کرد و سپس اضافه کرد که چنین کاری برای دین و دنیای تو بهتر است. این گزارش حاکی از فاجعه ای عمیق در سطح جامعه اسلامی آن روز است، که کسی مانند او به خود اجازه می دهد با پسر پیامبر خدا (ص) که همگان وصف بی همتای او و برادرش امام حسن (ع) را از زبان وحیانی پیامبر اکرم (ص) شنیده

بودنـد، این گـونه سـخن بگویـد و خـود را خیرخواه و دلسوز دین او نیز به حسـاب آورد. آنگـاه امـام حسـین (ع) در پاسـخ به پیشنهاد او گفتند: «انا للّه و انا الیه راجعون و علی الاسلام السّلام اذ قد بلیت الامّه براع مثل یزید؛ [۴] .ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم و بایـد با اسـلام وداع کرد که امّت ]پیامبر (ص)[ به زمامـداری همچون یزیـد مبتلا شـده است.» فراز نخست این سخن، بخشی از آیه قرآنی [۵] در مورد مصـیبت و معروف به کلمه «استرجـاع» است و مطابق تعلیم قرآن، مؤمن در وقت بروز مصیبت آن را بر زبان می آورد. جریان این کلام الهی بر زبان آن حضرت نشان از مصیبتی سترگ و تمهیدی است برای نشان دادن عمق فاجعه ای که جمله پس از آن حکایت گر آن است. فراز بعدی را به دو صورت می توان توضـیح داد. نخست آنکه زمامـداری شخصـی ماننـد یزیـد بن معاویه، ویرانی قلعه دین و هدم آن را در پی دارد به صورتی که باید با آن وداع کرد. زیرا بنی امیـه کـه هیـچ اعتقـادی به دین و اسـاس وحی ندارنـد بـا خـود عهـد بسـته انـد که تـا نـابودی کامـل آن آرام نگیرنـد و تا بازگردانـدن جـامعه به وضـعیت دوران جـاهلیت از پـای ننشـینند. احتمال دیگر اینکه وضـعیت فرهنگی، اعتقادی، و هنجارهای اجتماعی امت اسـلامی به حدی تنزل یافته باشد که پذیرای کسـی مانند یزید باشند و حکومت و زمامداری او را بر خود هموار سازنـد. دیگر اثری از حقیقت دین نمانـده و همچون محتضـری ماند که به پایان عمر خود نزدیک است. البته تعبیر به «مثل» در این جمله مؤیدی

برای احتمـال دوم است، زیرا بنـا بر احتمـال نخست حکـومت شـخص یزیـد مصـیبتی برای اسـلام معرفی می شود و زمامـداری خاص او که در آن زمان امت اسلامی بدان دچار شده بود خطری برای اساس دین و عدالت به شمار می رود، ولی بنابر معنای دیگر مـایه نگرانی، رسـیدن وضـعیت جامعه در ابعاد فرهنگی اجتماعی اخلاقی به سـر حـدی است که زمامـداری هماننـد یزید هنجـار اجتمـاعی شود و به تعبیر دیگر بنـابر احتمال دوم، اصل جریان، مورد اعلام خطر است نه حکومت شـخص یزیـد. در هر صورت این زخمی عمیق و دردنـاک بود که بر قلب اسـلام نشسـته بود و آن را تهدیـد به مرگ می کرد. بزرگترین اقـدام امام حسـین (ع) در قیام خود این بود که با فریادها و پیامها و سـخنان بیـدارگر و مهیّج خود که سـطر به سـطر آن را با خون مقدس خود و یـاران وفـادارش ثبت کرد توانست بـا یک هنجار بنیان برانـداز به مبارزه ای عمیق و پردامنه بپردازد تا برای همیشه امت محمدی (ص) را از سقوط و ارتجاع به دوران جاهلی باز دارد.

## روشنگری های حسینی در حوزه اهداف

### اشاره

در مبارزه بر ضـد قـدرت حاکم نخستین بارقه ای که به ذهن می زند این است که این قیام برای کسب قدرت و دست یافتن به ریاست و زنـدگی دنیاست. قطعاً چنین توهمی نسبت به نهضت حسـینی (س) بی مورد است، ولی دسـتگاه تبلیغاتی بنی امیه به گونه ای قوت یافته بود که قادر بود تا حدود زیادی با تأثیرگذاری بر افکار و اذهان عمومی، آنان را فریفته و نسبت به این قیام مقدس بدبین سازد، گذشته از اینکه وقتی حادثه ای در پیچ و خم حوادث و گذارتاریخ قرار می گیرد، گرد و غبار

شیطنتها، عداوتها و نامردمی ها چه بسا چهره ناب آن را زیر لایه های ضخیم خویش برد و مانع درخشندگی و روشنایی آن شود. لذا جلودار قیام باید از همان آغاز به طور شفاف هدف از قیام خود را بازگو کرده و راه را بر هر گونه تحریف مسدود کند. با بررسی سخنان امام حسین (ع) در طول نهضت خود دو گونه هدف از این قیام خونین به دست می آید، که در هر مورد به تناسب موقعیتها و اوضاع ویژه خود به تبیین آن پرداخته است. این دو نوع هدف عبارتند از: ۱- هدف ثابت و استراتژیک، ۲- هدفهای مرحله ای و تاکتیکی.

## هدف ثابت و جاری حسینی

### اشاره

هدف ثابت و مستمر امام حسین (ع) که در سرتاسر حیات خود آن را چه به عنوان امام مسلمانان در دوره امامت و چه به عنوان انسانی برجسته و مطیع الهی در حیات پدر و برادر خود دنبال می کرده است، برپایی و حیات دین در جامعه بوده است و در راه وصول به آن از هیچ اقدام و جهادی فروگذار نمی کرده است و این رشته ای است که همه امامان معصوم (ع) را به هم پیوند داده است. حضرت رضا (ع) در فرازی از حدیثی که در شأن امام بیان کرده اند می فرمایند: «... الإمام أمین اللّٰه فی خلقه و حجّته علی عباده و خلیفته فی بلاده و الدّاعی الی اللّٰه و الذّاب عن حرم اللّٰه...؛ [۶] .امام امین الهی بین مردم و حجّت خداوند بر بندگانش و جانشین او در سرزمینها و شهرهایش و دعوتگر مردمان به سوی خدا و مدافع از حریم الهی است.» مطابق این حدیث، مقصد اصلی هر امامی، هدایت افکار و مصون ماندن حریم

الهی است که بدین منظور به اقدامهای مناسب دست می زدند. اینکه بسیاری در ارزیابی هدف حسینی به راههای مختلف رفته انـد و در این ارزیـابی دچـار مشـکل شـده انـد، همین است که آنهـا گـاهی اهـداف تـاکتیکی آن حضـرت را به جـای هـدف استراتژیـک او پنداشـته انـد، ولی آن را همخوان بـا تمـامی مراحـل نهضت آن حضـرت نیـافته انـد و این خود از لغزشـگاههای اساسـی در بررسـی هدف این نهضت مقدس است. توجه به مقصود اصـلی آن حضـرت در این قیام، همچون رشته ای که تمام اجزای بـه ظـاهر نـاهمگون آن را برهـم پیونـد می دهـد و واحـدی منظم و همدفمنـد را به وجـود می آورد، مـا را از ابتلاـی به تحلیلهای یکجانبه و عقیم در این باره باز می دارد، و همین هـدف ثابت است که انقلاب حسـینی را به مواضع و اقدامهای سایر امامان علیهم السلام مربوط می کند که اگر هر یک از آن بزرگواران در وضعیت آن حضرت بودند، همان کار را می کردند، همان سان که اگر او نیز در اوضاع حاکم بر زمان هر یک از آنان بود همان راهی را که آنان پیمودند دنبال می کرد.

### با معاویه

مطابق گزارشـهای تاریخی پس از شـهادت حضـرت امام حسن (ع) مردم عراق از امام حسـین (ع) خواسـتند تا با خلع معاویه از خلافت و تمرد در برابر او بیعت خود با آن حضـرت را قبول کند. آن بزرگوار به این پیشـنهاد پاسخ رد داد و به آنان یادآوری کرد که بین او و معاویه پیمان و قراری هست که نقض آن بر او جایز نیست و تا وقتی معاویه زنـده است نمی توانـد آن عهد را بشکند ولی به آنان قول داد که وقتی معاویه از دنیا

رفت در این کار تأمل و انـدیشه کند. [۷] .ولی در عین حال گرچه آن حضـرت در حیات معاویه دست به اقـدامی عملی نزد و نقض پیمـان نکرد، ولی در هر فرصت منـاسب از روشـنگری نسـبت به افکـار عمومی فروگـذارنمی کرد. البته این روش را آن حضـرت در عصـر حیات برادر ارجمندش حسن (ع) و همراه با او نیز دنبال می کرد [۸] ولی پس از شـهادت آن بزرگوار، این کـار را با حجم بیشتر و شـتاب فزونتری پی گرفت که نامه افشاگر آن حضـرت به معاویه [۹] و سـخنرانی مهیّج آن بزرگوار در جمع نخبگـان امت در منطقه منا [۱۰] و غیر آن نمونه ای از آن است. موسـی بن عقبه می گویـد: برخی به معاویه گفتند، مردم چشم خـود را به حسـین بن علی دوخته انـد؛ خوب است به او فرمـان دهی تـا به منـبر رود و خطـابه ای ایراد کنـد و چون زبـان شیوایی نـدارد بـدین وسـیله از چشم مردم خواهـد افتاد. معاویه گفت: ما همین انـدیشه را درباره برادرش حسن داشتیم و همین کار را نسـبت به او کردیم ولی نتیجه آن برعکس بود و آبرویمان رفت. آنها اصـرار کردند تا معاویه بدین کار راضی شد و او نیز این پیشـنهاد را به امام حسین (ع) عرضه کرد، و ایشان نیز پذیرفتند. آن حضرت در جمع مردمان و در حضور معاویه بر منبر جلوس کرد و سـخن خود را با حمـد و ثنای خداونـد و درود بر پیامبرش آغاز کرد. در همین حال کسـی گفت این کیست که خطبه می خواند؟ آن حضـرت این سخن را شنید و سپس فرمود: ما حزب پیروز خداییم. و ما عترت نزدیک پیامبر (ص) و اهل بیت پاک

او و یکی از دو ثقلی هستیم که رسول خدا ما را در مرتبه بعد از کتاب الهی که هیچ باطلی در آن راه ندارد و تفصیل همه چیز است یاد کرد. [۱۱] .و تفسیر آن به ما واگذار شده و ما در تأویل آن در نمی مانیم و حقایق آن را گرفته و دنبال می کنیم. و چون اطاعت ما فرض است، از ما پیروی و متابعت کنید، زیرا فرمانبرداری از ما با فرمانبرداری از خدا و رسولش مقرون شده است... [۱۲] .سپس افزود: من شما را از گوش دادن به صداهای شیطان برحذر می دارم، زیرا او دشمنی روشن برای شماست و گرنه همانند اولیای او خواهید بود که به آنان گفت «امروز احدی بر شما غالب نخواهد گشت و من هنگام سختی یار و پناه شما خواهم بود، تا آنگاه که سپاه اسلام و کفر رو در روی هم شدند، شیطان پا به فرار گذاشت و گفت، من از شما بیزارم.» [۱۳] .وقتی سخن امام (ع) به اینجا رسید معاویه که بر موقعیت و حکومت خود احساس خطر می کرد رو به آن حضرت کرد و گفت: «ای اباعبداللّه، کافی است و پیام خود را رساندی.» [۱۴] .مثل همین جریان برای فرزندش یزید با حضرت سجاد (س) تکرار شد. زمانی که در حضور یزید و اهل شام پس از شهادت پدر بزرگوارش بر منبر رفت و حسین وار سخن گفت و یزید خطابه او را با اذان مؤذن قطع کرد. [۱۵] .

### با یزید

امام حسین (ع) در راستای همین هدف اصلی و ثابت خویش، در برابر یزید بن معاویه دست به نهضتی بی مانند زد و روح کلی حاکم بر

این حرکت خود را در تمام مراحل آن همین امر اعلام و معرفی کرده است. در فرازی از زیارت شریف اربعین آمده است: «... و بذل مهجته فیک لیستنقذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله؛ [۱۶] .و او خون قلبش را در راه تو داد تا بندگانت را از جهالتها و سرگشتگی در وادی گمراهیها برهاند.» همچنان که اشاره شد قیام آن حضرت از آغاز تا انجام مراحل مختلفی را طی کرده است و به تناسب هر یک سخنانی روشنگرانه و مواضعی بیدارگر از آن بزرگوار صادر شده است وچون روح حاکم بر تمامی آنها یک امر بوده است آن حضرت کوشیده است تا همراه باروشنگری های خود نسبت به هر یک از آن مراحل، در خصوص آن هدف ثابت و جاری خود نیز تأکید و پافشاری کند که در این مجال کوتاه به برخی از آن به عنوان نمونه اشاره می کنیم. مطابق نقلی آن حضرت هنگام خروج از مدینه در گفتگوی خود با محمد بن حنفیه این چنین اظهار کرده اند: «انّی لم اخرج اشراً و لا ـ بطراً و لا ـ مفسداً و لا ـ ظالماً بل خرجت لطلب الاصلاح فی امّه جدّی ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و أسیر بسیره جدّی و ابی علی بن ابی طالب؛ [۱۷] .من از روی مستی و غرور نعمت و فسادکاری و ستمگری به پا نخاسته ام بلکه قیام من به منظور اصلاح طلبی در امت جدّم می باشد من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و در همان خط جدّم و پدرم راه طی کنم.» فراز نخست، چه به منظور بیان نفی انگیزه فاعلی باشد و چه انگیزه غایی، به نقطه ای حساس

اشاره دارد و با اینکه با توجه به شخصیت ممتاز معنوی و پیشینه پرافتخار آن حضرت، کسی را گمان ریاست طلبی و دنیاخواهی در باره او نمی رفت، ولی در عین حال آن حضرت به این نکته توجه دارد که چنین کار عظیمی بزرگترین و حساسترین منطقه تهمت است و به ویژه در منظر اهل دنیا - که به گفته خود آن حضرت نوع مردم این گونه اند و دین را جز در پرتو دنیاطلبی و کام جویی از لذتهای آن نمی خواهند [۱۸] - به سرعت می توان با تحریف حقیقت و تبلیغات، آنچه هست را وارونه جلوه داد و بر دیدگان مردم حجابی غلیظ زد. از فراز بعدی چند نکته استفاده می شود:۱. واژه اصلاح در مورد مسایل سیاسی و اجتماعی کاربردهای متعدد دارد:۱-۱. تغییرات شکلی و رفورمی در مقابل انقلاب و تغییرات بنیادین۱-۲. در اصطلاح سیاسی معاصر، به معنای هماهنگ کردن سیاستها و عملکردها در زمینه های مختلف با ارزشها و آموزه های لیبرالیسم۱-۳. و در مفهوم اسلامی آن، زدودن پایه ها و نشانه های ستم و عبودیت غیر خدا و گسترش عدالت حقیقی بر مبنای حقوق واقعی انسان، در پرتو وحی الهی و عقل بشری. بی گمان مقصود آن حضرت از این واژه چیزی جز مفهوم اخیر آن نیست.۲. آن حضرت میدان اصلاحات را، امّت جدّ خود دانسته است نه خود دین و این نشان می دهد که مایه اصلی ارتجاع و فلاکت امّت اسلامی، ظهور فساد و بی عدالتی بین خود آنهاست، نه آموزه های دین و این نکته ای است مهم که در ریشه یابی علل عقب ماندگی جامعه، نباید ضعفهای نفسانی، مدیریتی و صلاحیتی حاکمان را به حساب دین گذارد و آموزه های دینی را در بروز

آن مقصر دانست و از اصلاحات در درون دین دم زد، بلکه باید آن را در عیبهای خود جستجو کنیم.۳. از ظاهر کلام برمی آید که آن حضرت علت غایی را طلب اصلاح دانسته و امر به معروف و نهی از منکر را راهکار وصول به آن می داند و این گذشته از تأکید بر اهمیت امر به معروف و نهی از منکر به ویژه در مورد فساد حاکمان برای وصول به اصلاحات، بیانگر این است که همچنان که طلب اصلاح به عنوان مسأله ای اجتماعی، سیاسی مطرح است، امر به معروف و نهی از منکر در سیاق آن نیز محتوای سیاسی و اجتماعی دارد نه معنای فردی. باز آن حضرت در بیانی دیگر هدف خود از قیام را چنین بازگو کرده است: «اللّهم انّک تعلم انّه لم یکن الذّی کان منّا تنافساً فی سلطان و لا التماساً من فضول الحطام و لکن لنری المعالم من دینک و نظهر الاصلاح فی بلادک و یأمن المظلومون من عبادک و یعمل بفرائضک و سننک و اَحکامک...؛ [۱۹] .بار الها! تو به یقین می دانی آنچه از ما سر زده است برای سلطه طلبی و کسب قدرت و دست یازیدن به متاع دنیوی نبوده است، بلکه قیام ما برای ارائه نشانه های دین تو و پدید آوردن اصلاح در شهرهای تو بوده است و برای اینکه بندگان مظلوم و ستمدیده تو احساس امنیت و آرامش کنند و به فریضه ها و سنتها و احکام تو عمل شود...» نکته ای که در مورد این سخن و سخن پیشین که از آن حضرت نقل شد لازم به یادآوری است این است که مقصود از فراز نخستِ هر یک از

این دو کلام، به قرینه مقابله با جمله ها و فرازهای بعدی کسب قدرت و حکومت برای رسیدن به تمنّیات نفسانی و ارضای خشم و شهوت به گونه متداول بین اهل دنیاست، نه حکومت و قدرتی که در خدمت اهداف الهی باشد. باری همچنان که اشاره کردیم آن حضرت در تمام مراحل حرکت خود به تبلیغ این هدف جاری و استراتژیک خود پرداخت و حتی در همان زمانی که با آمدن سپاه حرّ و گفتگوی بین او و امام (ع) بی وفایی و عهدشکنی مردم کوفه روشن شد و امام وارد مرحله تازه ای از قیام خود شد و خود را مواجه با شهادت می دید، در جمع اصحاب خود به پا خاست و پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر جدّ گرامی اش پیامبر اکرم، ورود به این مرحله جدید را به اصحاب خود گوشزد کرد سپس فرمود: «الا ترون إلی الحق لا یعمل به و الی الباطل لا یتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء ربّه محقّاً...؛ [۲۰] .آیا نمی نگرید که به حق عمل نمی شود و باطل ترک و وانهاده نمی شود، در این اوضاع باید مؤمن زندگی را بر خود ناگوار بداند و به ملاقات با پروردگار خود میل کند و بیندیشد...». آن بزرگوار، زندگی و حیات مادی را جز در سایه حق سزاوار نمی داند و چنین معیشتی را نه تنها بر خود بلکه نسبت به هر یک از مؤمنان روا نمی شمرد. او با این سخن نشان داد که حتی در شهادتش نیز احیای حق و امحاء باطل را جستجو می کند. در کوفه نیز مسلم بن عقیل پس از دستگیری توسط مأموران و سربازان ابن زیاد به مجلس عبیداللّه

وارد شد، او به مسلم سبّ و ناسزا گفت و او را به فتنه گری و ایجاد تفرقه بین مسلمانان متهم ساخت، آن جناب در پاسخ به او گفت: «من برای این منظور نیامدم ولی چون شما منکر را علنی ساختید و معروف را دفن کردید و بر مردم، بدون رضایت آنان فرمانروا شدید و آنها را بر مخالفت فرمان الهی وادار کردید و بین آنان بسان کسری و قیصر حکم راندید، ما آمدیم تا آنها را امر به معروف و نهی از منکر کنیم و به حکم خدا و سنت پیامبرش دعوت کنیم.» [۲۱] .سخنان صریح و روشنگرانه حضرت مسلم پیش ابن زیاد و اهل مجلس او، چنان ابن زیاد را درمانده کرد که هیچ سخنی برای گفتن نداشت و شروع به ناسزاگویی و سبِ اولیای الهی و اهل بیت پاک پیامبر (ص) کرد و کلماتی بر زبان راند که به گفته جناب مسلم خود آن پلید و پدرش، سزاوار آن اند.

## اهداف مرحله ای و تاکتیکی نهضت حسینی

### اشاره

همان گونه که گفتیم هدف اصلی، جاری و راهبردی اباعبداللّٰه (ع)، افشای ماهیت خطرناک بنی امیه و اعلام بیگانه بودن آنان از اسلام و پاسداری از کیان دین بوده است، ولی شیوه اجرای این وظیفه اساسی و شکل آن را اقتضائات و اوضاع خارجی و عینی تعیین می کند. رهبر لایق، آن کسی است که بتواند مناسبات و اوضاع هر مرحله ای را به درستی بشناسد و مطابق همان مرحله و متناسب با آن تصمیم گیری و اعلام موضع کند، در غیر این صورت، ناکامی از دستیابی به هدف، قطعی است. هدفهای تاکتیکی نهضت حسینی (س) را می توان از این قرار برشمرد:۱- امتناع از بیعت، ۲- تشکیل حکومت اسلامی، ۳-

شهادت. مطابق گزارشهایی که به آن حضرت از جدّ گرامی و پدر بزرگوارش رسیده بود گرچه برای او روشن بود که عاقبت کـار، چیزی جز شـهادت نیست، ولی در مقـام عمـل و موضع گیری بر طبق تکلیف خود، که بر اساس اوضاع و احوال، نوع آن معین می شد رفتار می کرد. و در راستای هدف کلی خود به بیان حقیقت و روشنگری اذهان و افکار عمومی می پرداخت.

### امتناع از بیعت

اولین موضع گیری علنی و عملی امـام حسـین (ع) در مخـالفت بـا حکومت یزیـد، امتناع از بیعت بود. مطابق گزارش مورخان، پس از مرگ معاویه در نیمه رجب سال شـصت هجرت، یزید نامه ای به فرماندار مدینه [۲۲] نوشت و در آن تأکید کرد که از امام حسـین (ع) برای او بیعت بگیرد و بر او سـخت گرفته و تأخیر را در این باره از او نپذیرد. و او نیز همان شب کسی را سراغ حسـین (ع) فرسـتاد و از او خواست تا به حضور او برسد. آن حضـرت نیز متوجه قضیه شده و با ترتیبی خاص بر او وارد شدند. در آن ساعت، مروان حکم نیز حاضر بود و آن گاه فرماندار مدینه مرگ معاویه را به آن حضرت اعلام کرد و سپس نامه یزید به او مبنی بربیعت گرفتن از آن حضـرت برای یزیـد را برای آن بزرگوار قرائت کرد. آن گـاه بین امام حسـین (ع) و آن دو نفر سخنانی در گرفت و به نقل سیدبن طاووس، آن حضرت رو به ولید فرماندار مدینه کرد و گفت: «أیّها الامیر! إنّا اهل بیت النّبوّه و معدن الرّساله و مختلف الملائکه و بنا فتح اللّه و بنا ختم اللّه و یزید رجل فاسق شارب الخمر قاتل

النّفس المحرمه و مثلی لا یبایع بمثله و لکن نصبح و تصبحون و ننظر و تنظرون أیّنا أحقّ بالخلافه و البیعه؛ [۲۳] .ای امیر، ما اهل بیت نبوت و معـدن رسالت و محل آمـد و شد ملائکیم و خداوند به ما شـروع می کند و به ما پایان می دهد - همه امور هستی به برکت وجود مـاست - در حـالی که یزیـد مردی است فاسق و شـراب خوار و کسـی است که خون حرام بر زمین می ریزد و علناً به فسق و فجور می پردازد و کسـی مانند من با شخصی مثل او بیعت نمی کند ولی - مهلت بده - تا صبح شود و دو طرف در کار خود بیندیشیم تا معلوم شود کدام یک از ما به خلافت و بیعت سزاوارتریم.» امام حسین (ع) در این فرازها، جریان را از محاسـبه خصومت و عـداوت شخصـی بیرون آورده تا ولیـد خیال نکنـد، حسـین (ع) به طمع خلافت افتاده و روی همین انگیزه تاب تحمل یزید را ندارد، او قضـیه را ارزشـی و بر اساس معیارها و ملاکهای حق و باطل قرار داده است و با این منطق، ولید را مجاب کرده است. در این اسـتدلال اباعبداللّه (ع)، در حقیقت دو قیاس منطقی شـکل اول نهفته است؛ در قضـیه اول می گوید من این صـفات را دارم و او دارای این صـفات است و هر کس دارای آن صفات باشد، بر حق و آن کس که اوصاف نوع دوم را داشته باشد، بر باطل است، و لذا خود را مصداقی از حق و یزید را مصداق باطل معرفی می کند و این نتیجه را صغرای قضیه دوم قرار می دهد و کبرای

آن را که عـدم سـازش بین جریـان حق و باطل است به ارتکاز ذهنی ولیـد حواله داده و نتیجه گرفته است که مثل من با مثل او بیعت نمی کنـد. و جـالب است که در نـتیجه گیری هم موضـوع به صـورت عـام بیـان شـده است که شـائبه هر گـونه عـداوت شخصـی را از میان بردارد. و به تعبیر دیگر به جای اینکه بگوید بنابراین من با یزید بیعت نمی کنم، می گوید مثل من با مثل او چنین نمی کند و جریان از حساب شـخص من و او خارج است و اساساً چنین چیزی با حفظ موقعیتها و ویژگیهای دو طرف در دائره ممتنعات و غیر ممکن است. گذشته از اینکه با این تعبیر به او می فهماند که نه تنها من، بلکه هر کس در این خط و مسیر باشـد و به جانب حق رود، راهی جز این نـدارد. و در حقیقت نوعی تعریض و ارشاد نسـبت به خود ولید نیز محسوب می شود. قوت و اسـتحکام این منطق و اسـتدلال، آنچنان ذهن و انـدیشه ولید را تحت تأثیر خود گرفت که پس از اینکه آن حضـرت از مجلس او بیرون رفت، مروان حکم رو به او کرد و گفت: «رأی مرا کنار گذاشتی و او را رها کردی، نه! به خدا سوگند دوباره به او دست نخواهی یافت.» و او در پاسخ گفت: «وای بر تو ای مروان! تو به من پیشنهاد کاری دادی که هلاک دین من در آن است. به خدا سوگند دوست ندارم که آنچه خورشید بر آن از مال و ثروت دنیا می تابد از من باشد و در قبال آن من حسین را بکشم! سبحان اللّٰه

من بـدین جهت که او می گویـد بیعت نمی کنم، دست خـود را به خـون او بیالا-یم؟! به خـدا قسم من بر این انـدیشه ام که هر کس به جرم ریختن خون او به پای حساب آیـد روز قیامت نزد خداونـد میزان عملش سـبک و بی مقـدار خواهـد بود». سـپس مروان در جـواب او از روی اسـتهزاء گفت: «اگر این گونه می اندیشـی راهی درست رفتی.» [۲۴] .و این اولین عکسـی العملی بود که از آن حضرت در قبال چنین پیشنهادی سر زد و پس از آن نیز همچنان که قبلاً گفتیم مروان حکم پس از این دیدار در کوچه های مـدینه با آن حضـرت ملاقات کرد و از او خواست تا با یزید دست بیعت دهد و آن حضـرت با صـراحت و قاطعیت تمام آن را مردود شمرد. به نقل شیخ مفید [۲۵] جریان ملاقات امام حسین (ع) با ولید شب شنبه سه روز به آخر رجب سال ۶۰ هجری اتفاق افتاد و روز شنبه نزدیک غروب آفتاب بار دیگر ولید مأمورانی فرستاد تا از امام حسین (ع) بخواهند تا حاضر شود و برای یزید بن معاویه با ولید بیعت کند. و امام حسـین (ع) به آنان گفت باشد تا صـبح شود ببینیم چه باید کرد. و سـپس شب همـان روز بـا اهـل بیت و فرزنـدان برادر خود امام حسن (ع) و برادران خویش به جز محمـد بن حنفیه، مـدینه را به سوی مکه ترک کرد. او شب جمعه در حالی که سه شب از ماه شـعبان آن سال می گـذشت وارد مکه شـد و تا دهم ذی حجه در آن شهر ماند. و تا این زمان موضع آن حضرت امتناع از

بیعت و بررسی اوضاع برای ورود به وضعیت و مرحله جدید نهضت مقدس خود بود و در طول این مدت تمام تبلیغات و سخنان روشنگر آن حضرت بر همین محور دور می زد و خود این حرکت مقدس از مدینه و انتخاب مکه بدین منظور به عنوان شهر امن الهی و مجمع عمومی مسلمانان، اقدامی روشنگرانه در جهت اعلام مظلومیت و ناامنی و نیز اعلام حقانیت راه خود و ناشایسته بودن یزید برای امر خلافت بود.

## اقدام برای برپایی حکومت اسلامی

بحثی که یادآوری آن لازم است این است که آیا برپایی حکومت اسلامی از اهداف تاکتیکی امام حسین (ع) شمرده می شود یا هدف راهبردی آن حضرت بوده است. هر چند برخی نظریه دوم را برگزیده اند ولی به عقیده نگارنده نظریه نخست اولی به صواب است زیرا حکومت وقتی در کنار حفاظت از اساس دین قرار می گیرد، تنها می تواند در شرایط مساعد به عنوان وسیله ای به منظور پاسداری از دین و جریان آموزه های آن در متن حیات اجتماعی مورد استفاده و هدف باشد، و بدیهی است اساس دین بسته به حکومت دینی نیست زیرا قرنها بر اسلام و مسلمین گذشته در حالی که جامعه دینی از آن محروم بوده است ولی در این حال اصل دین پابرجا باقی مانده است و هدف اساسی و ثابت امام که در هیچ شرایطی تبدیل و تعطیل نمی پذیرد، پاسداری از اساس دین است. و بر فرض قبول، در مورد نهضت عاشورا، قطعاً برپایی حکومت از اهداف تاکتیکی امام حسین (ع) بوده است. زیرا اولاً با توجه به اینکه آن حضرت یقین به شهادت داشت و می دانست موفق به اقامه حکومت نمی شود، چگونه کار عظیم خود

را در تعقیب کاری قرار داد که می دانست انجامی نـدارد؟ ثانیاً: هـدف ثابت امام، باید امری باشد که با تمام مراحل حرکت او قابـل جمع باشـد، اگر حکومت، هـدف راهبردی آن حضـرت بود، حرکت او از مـدینه، با این که هنوز دعوتی و حمایتی از او صـورت نگرفتـه بـود و نیز پیگیری نهضـت پس از آن کـه بر همه روشن شـد که در ادامه آن چیزی جز شـهادت نیست، به چه انگیزه ای بوده است؟ ثالثاً: همواره پیروزی و شـکست انقلابها را بر اساس وصول نهضت، به هـدف راهبردی و عـدم وصول به آن محک می زنند، اگر برپایی حکومت غرض اصلی و جاری آن حضرت بود، باید او را در این نهضت خود ناکام و شکست خورده به حساب آورد در حالی که این سـخن بر خلاف باور قطعی شـیعه است. رابعاً: بررسـی سـخنان آن حضرت از مدینه تا شهادت همین نظریه را تأییـد می کند، زیرا به وضوح پیداست که سـخن صـریح از حکومت و اقدام علنی در این راه، از زمانی آغـاز شـد که بر اساس ظاهر، مقـدمات و زمینه های برپایی حکومت دینی فراهم شـد و پیش از آن و نیز پس از آشـکار شـدن قطعی برگشت مردم کوفه، در این باره سـخن و اقـدامی از آن حضـرت صادر نشده است. آنگاه که خبر امتناع حسـین بن علی (ع) در نقـاط مختلف جامعه اسـلامی آن روزگار پیچیـد، مردم کوفه که مرکز شـیعه و پیروان و دوسـتان علی (ع) و اولاد او به شمـار می رفت به جوش و خروش آمدنـد و با اجتماعی که در منزل سـلیمان بن صـرد خزاعی تشـکیل شـد، طی نامه ای که به امضای آنان رسید

از امام حسـین (ع) خواسـتند تا هر چه زودتر به سوی آنان بیایـد و زمامداری آنان را بر عهده بگیرد. در خلال حدود چهار ماه که آن حضـرت در مکه اقامت داشت، بی وقفه از سوی کوفیان برای آن حضـرت دعوت نامه می آمد و در یک روز ششصـد نـامه از آن مردم به دست آن حضـرت رسـید و مجموع آن در نوبتهای گوناگون به دوازده هزار نامه بالغ شـد، و در این مـدت آن بزرگوار، با کمال متانت و تأنّی به هیـچ یک از آنها پاسـخی نـداد. [۲۶] و این سـکوت در دیدگاه اهل نظر بسـیار پرمعنا و پررمز و راز است. او بـا این سـکوت، هم بی میلی خود به حکومت را نشـان داده و هم به صورتی، بی اعتمـادی خود نسـبت به مردم کوفه و سابقه عهدشـکنی و سـست عنصـری آنها را به آنان فهمانده است و بر این اساس اقدام خود را تنها بر اساس اتمام حجت مبتنی کرده است نه بر پـایه اعتمـاد به دعوت و قیام آنان. گذشـته از اینکه حزم و دوراندیشـی خویش را در قبال عوامل محرکی که هر طالب مقام و ریاستی را به وسوسه وا می دارد به نمایش گذاشته است که او از روی ناپختگی و عدم بصیرت و تحت تأثیر دعوت بی پایه برخی افراد و گروههای شورشـی و احساساتی، به کاری ناخواسـته و مجهول اقدام نکرده است، بلکه تمـامی جوانب کـار را سـنجیده و در تعقیب آن هـدف ثابت و جاری خود و بر پایه عمل به تکلیف الهی، هیـچ نقطه نامعلوم و کوری برایش وجود ندارد. آخرین نامه ای که از مردم کوفه به دست آن حضرت رسید که

آن را گروهی از سران کوفه نوشته و توسط دو نفر از بزرگان آن شهر به سوی آن حضرت ارسال کردند، [۲۷] گویا حجت الهی را بر آن حضرت تمام کرد و با همه علم و آگاهی خود مبنی بر عدم وفاداری آنان چاره ای جز جواب مثبت نداشت اکنون این پرسش مطرح است که با وجود علم آن حضرت مبنی بر عدم مساعدت اوضاع، چگونه باز به دعوت آن مردم پاسخ مثبت داد؟ در پاسخ به این سؤال، توجه به این نکته لازم است که امام و ولیّ مطلق الهی دارای دو شأن است. از یک جنبه از سایر مردم ممتاز است و از جنبه دیگر با آنان شریک است. شأن ممتاز او، همان مقامات معنوی منحصر به فرد او است، ولی از ناحیه وجهه مشترک خود، نسبت به تکلیفهای الهی مانند سایر مردم است، و لذا تکلیف امامان (ع)، بر اساس علم عادی آنها تعیین می شود، نه دانش و آگاهی های غیبی آنان. و بر همین پایه نیز اقدام اختیاری آنها به کارهایی که شهادتشان را در پی دارد، تفسیر می شود. تو گویی بار دیگر جریان بیعت مردم با پدرش علی (ع) را پیش روی خود می بیند که در عین بی میلی و آگاهی آن حضرت بر پیمان شکنی بسیاری و بی وفایی و سرکشی گروهی دیگر و نامردمی ها و عداوتها و عدم همراهی ها و مساعدتهای فراوان، بر اثر هجوم مردم و اصرار آنها بر قبول زمامداری آنان، راهی جز قبول پیشنهاد آنان نداشت که خود فرمود: «لو لا حضور الحاضر و قیام الحجّه بوجود النّاصر لالقیت حبلها علی غاربها...؛ [۲۸] .اگر مردم بر در خانه من هجوم

نمی آوردنـد و بـا اعلاـم کمـک و یـاری آنـان حجـت بر من تمـام نمی شـد، بی تردیـد افسـار شـتر خلاـفت را بر گردنش می آویختم...». آنگـاه امـام حسـین (ع) طی نامه ای به مردم کوفه که آن را به وسـیله مسـلم بن عقیل فرسـتاد و او را در آن نامه به عنوان معتمد خود و به نمایندگی از جانب خویش معرفی کرد و قول داد که اگر جناب مسـلم بر آمدن آن حضرت نظر مساعد دهـد، بـا شـتاب به سوی آنهـا حرکت کنـد و در آخر نیز این جمله را اضافه کرد: «فلعمری ما الإمام إلّا الحاکم بالکتاب، القائم بالقسط، الدائن بدین اللّه، الحابس نفسه علی ذات اللّه و السّلام.» [۲۹] .در جمله «ما الامام» نفی حقیقت امامت شده است، یعنی کسـی که چنین نباشـد حق زمامـداری نـدارد و به غلـط و غاصـبانه این نـام را بر خود نهـاده است. مقصود از جمله «الّا الحاکم بالکتاب» ممکن است این باشـد که امام برحق، کسـی است که بر اساس موازین و معیارهای شـناخته شده در قرآن به حکومت برسـد و کتاب مجیـد او را به این سـمت بشـناسد، نه حاکمی که از نظر قرآن طاغوت به حساب آید و بر خلاف موازین آن به قدرت دست یافته باشد. و احتمال دارد مقصود از آن این باشد که او کسی است که قانون و اساسنامه حکمرانی خود را آموزه ها و مقررات قرآن مجیـد قرار داده و بـدان ملتزم و پایبندباشـد. در مورد جمله «القائم بالقسط» هم دو احتمال می رود، نخسـت آنکه امام به کسـی گفته می شود که قوام حکومت او و مایه بقای آن، عدالت گستری او باشد نه ستم پیشگی و استبداد. دیگر آنکه

شخصی این عنوان را دارد که قسط پرور و برپادارنده عدالت در جامعه باشد. جمله «الدائن بدین الحق» را نیز می توان دو گونه تفسیر کرد. اول آنکه زمامدار فردی است که باتقوا و متدین باشد و دیگر آنکه او کسی است که خود را ملتزم به اجرای دستورات دین در سطح اجتماع و مردم بداند و بر ترویج آن اهتمام وزرد. جمله اخیر نیز دو احتمال دارد. نخست آنکه از اوصاف امام این است که نفس خود را در ذات و رضای خداوند حبس کند و به هواها و شهوات نفسانی خویش اجازه جولان ندهد، دیگر آنکه او کسی است که تمام وقت و نیرو و استعداد خود را وقف خدمت به دین و جامعه کند و جز در حد ضرورت به امور شخصی خود نپردازد. و در حقیقت این نخستین موضع گیری صریح امام حسین (ع) نسبت به مرحله جدید در نهضت مقدس او است. با وارد شدن آن بزرگوار به این مرحله، آهنگ سخنان و کلمات آن حضرت نیز متناسب با وضعیت جدید، رنگی دیگر می گیرد، و از این پس به طور وسیع به زمینه سازی و روشنگری و دعوت مردم به قیامی فراگیر بر ضد دستگاه حکومت یزیدی دست می زند و در همین راستا نامه ای به اشراف و رؤسای قبایل بصره می نویسد و آنان را به نصرت و کمک خود دعوت می کند. [۳۰] و نیز اقدامات و روشنگری های دیگر، که تمامی آنها در این مقطع صورت می گیرد. او با اینکه می داند نهایت کارش به کجا خواهد انجامید و خود در سخنانی که از آن حضرت نقل شده است به وضوح این موضوع را یادآور

شده است [۳۱] و می دانـد که این حرکتهـا، در جهت پیروزی ظـاهری و نظـامی نتیجه ای نخواهـد بخشـید، ولی در عین حال، شایـد به دو جهت، به این روشـنگریها و پیـام رسانی ها اقـدام کرد؛ یکی اسـتفاده از فرصت تازه برای بیـدار کردن جامعه خفته اسلامی از خواب غفلت و جهل و توجه دادن آنان به تکلیفی بزرگ و ایجاد حرکت و شور و آگاهی به خطری عظیم که بنیاد دین را تهدیـد می کنـد. و دیگر اینکه تعقیب این هـدف یعنی پاسـخ مثبت دادن به دعـوت مردم کـوفه برای برپـایی حکـومت اسـلامی و قطع ید بنی امیه، خواسته ای است که یاران زیادی می طلبد، عِدّه و عُدّه می خواهد، آن حضرت در این راه می باید با مراقبت و دقت تمام، به گونه ای عمل کنـد که گوئیا بایـد در این راه به پیروزی رسـد و طوری قدم برندارد که او را به عدم تدبیر و درایت و بی برنامگی متهم کنند و آیندگان بگویند که اگر چنین و چنان می کرد موفق می شد.

## زیباترین انتخاب

حرکت امام حسـین (ع) را از مکه به سوی کوفه، روز هشـتم ذی حجه سال شصـتم هجری نوشـته اند. و این همان روزی است که از اقصـی نقـاط جهان اسـلام حاجیان برای انجام مناسک حـج در آن شـهر مجتمع انـد، ترک مکه در آن روز و رها کردن اعمال حـج، آن هم از سوی شخصـیتی ممتاز و الهی مانند حسـین بن علی (ع)، بسـیار پرمعنا و بیدارگر بود، و زیباترین انتخاب بود تا عملاً ناخشنودی خود را نسبت به وضعیت موجود اعلام کند و تمام عالم اسلام پیام حسینی را از طریق حاجیانی که چند روز دیگر به مناطق مختلف خود می روند، دریافت کنند،

و قطعاً این سؤالی بوده است که در اذهان اکثریت آنان پدید می آمد که چه حادثه ای پیش آمده است که فرزندِ زاده کعبه، در حساسترین روزی که همگان به سوی خانه خدا می روند، آن را پشت سر گذاشته است، گو اینکه عده ای او را به بی توجهی به مناسک حج متهم کنند و سخنی دیگر بگویند. توجیهی که آن حضرت برای این کار خود در پاسخ به برادرش محمد بن حنفیه که علت آن را از او جویا شده بود بیان کرده است این است، که می ترسم یزید خون مرا در کنار کعبه بریزد و بدین وسیله حرمت خانه حق هتک شود. [۳۲] .او به خوبی می دانست که یزید از او دست بردار نیست و در صدد است تا کسی یا افرادی را وادار سازد، تا در ازدحام جمعیت، به طور ناشناس آن حضرت را ترور کنند و سپس به اتهام قتل او، بی گناهی را گرفته و مجازات کند. و در این صورت هم حرمت خانه خدا شکسته و هم خون پاک آن حضرت پایمال شده و کوچکترین بهره ای برای دین، جز تحکیم موقعیت یزید از آن حاصل نمی شد. بی گمان این اخبار و سخنان در محیط آن روز مکه دهان به دهان می گشت و بین مسلمانان منتشر می شد.

## شهادت

پی گیری برپایی حکومت اسلامی و احساس تکلیف نسبت به این موضوع تا هنگام مواجه شدن با حجتی قاطع، بر خلاف آنچه تاکنون بوده است، به گونه ای که هیچ عذر و بهانه ای برای مردم کوفه باقی نماند، از سوی امام حسین (ع) دنبال می شد و حتی با رسیدن خبر شهادت حضرت مسلم در منزلگاه «زباله» و متفرق شدن عده ای از اهل

دنیا که از مکه با آن حضرت همراه شـده بودند، آن حضـرت مسـیر حرکت خود به سوی کوفه را تغییر نداد، تا اینکه دو منزل مانده به کوفه، با سپاه حرّ برخورد کرد. از وقایعی که در این ملاقات رخ داد، سـخنان روشنگرانه کوتاهی بود که آن حضرت خطاب به سپاه حرّ ایراد کرد. او پس از نماز عصـر به پا ایسـتاد و رو به جمعیت کرد و پس از حمـد و سـتایش خداوند فرمود: «ایّهـا النّـاس! ان تتّقوا اللّه و تعرفوا الحق لأهله، یکن أرضـی للّه عنکم و نحن أهل بیت محمّـد أولی بولایه هـذا الامر علیکم من هؤلاء المـدّعین ما لیس لهم و السّائرین فیکم بالجور و العدوان فإن أبیتم إلّا الکراهه لنا و الجهل بحقّنا و کان رأیکم ألان غیر ما أتتکم به کتبکم و قـدمت علّی به رسـلکم انصـرفت عنکم؛ [۳۳] .ای مردم، اگر تقـوای الهی پیشه کنیـد و حق را برای اهـل آن بشناسـید برای کسب خوشـنودی الهی بهتر است. و ما خاندان پیامبر سـزاوارتر به ولایت بر شما از این مدعیان بناحق و غاصبیم، همانها که به سـتم و تجاوز بر شـما حکم می راننـد. و اگر اراده کرده ایـد که از ما کراهت داشـته و حق ما را نادیـده گیریـد و اکنون نظر شـما جز آن چیزی است که در نامه هاتان نوشـته و فرسـتادگان شـما ابراز داشته اند، از آمدن به سوی شما منصرف شـده و باز می گردم.» در این کلام ابتدا عنصـر تقوا یادآوری شده است که اگر متقی باشـید نیروی شـناخت می یابید و حق و باطل را از هم تمیز می دهید. البته پیداست مقصود از معرفت در این سخن

صرفاً شناخت نظری نیست، زیرا آنان در این جهت مشکل جدی نداشتند، بلکه مقصود از آن کنایه از التزام و حمایت عملی و معرفتی است که به اقدام منتهی شود، مثل اینکه گفته می شود «فلانی آن شخص را به آن مقام نمی شناسد» و لذا در قسمت پایانی پس از بیان شایستگی خود برای امامت و ناشایسته بودن زمامداران حاکم می فرماید: «و ان ابیتم... و الجهل بحقّنا» و لذا مقصود علم و جهل عملی است. و بی تردید جمله «ارضی للّه عنکم» و نیز «... اولی بولایه هذا الامر...» همچون «اللّه اعلم حیث یجعل رسالته» معنای تفضیل ندارد بلکه در بردارنده معنای فعل ساده است. و نیز در این سخن اشاره است به اینکه تقوا تنها یک امر فردی و مربوط به شؤون شخصی نیست، بلکه با مسایل اجتماعی و سیاسی پیوند خورده است. و بدون داشتن زمامداری برحق، نمی توان ادعای تقوا داشت. نکته قابل توجه این است که آن حضرت در قسمت پایانی کلام خویش، ولایت را حق خاندان عترت می داند و این نشان می دهد که از دیدگاه اسلام، مشروعیت زمامدار و امام برحق منشأی الهی دارد، زیرا بنا بر اینکه مشروعیت ناشی از رأی مردم باشد، پیش از انتخاب حقی وجود ندارد تا به آن استدلال و احتجاج شود. و در نهایت پس از امتناع حر و سپاهیان او از حرکت امام به سوی مقصد دلخواه آن حضرت و توافق آنان بر طی مسیری که نه به جانب کوفه باشد و نه به مدینه منتهی شود، مرحله ای جدید در نهضت حسینی شروع می شود و آن موضع گیری صریح برای پذیرفتن و آمادگی برای قبول شهادت است.

از این پس دیگر سخنی و اقدامی درباره ولایت و زعامت ظاهری نیست، هرچه هست سخن از شهادت و استقبال از مرگ پرافتخار و امتناع از پذیرش زندگی همراه با ذلت و خواری است. حماسی ترین و بیدار کننده ترین سخنان امام حسین (ع) از این مقطع شروع می شود و تا پایان عمر مقدس و خونبارش ادامه می یابد. سیاست جدی و قاطع یزید بن معاویه بر این بود که اگر دست به حسین بن علی (ع) پیدا کنند جز دو راه، تمامی راهها را بر آن حضرت ببندند، تسلیم بی قید و شرط یزید و عبیدالله بن زیاد و بیعت با او و دیگری پذیرش مرگ و شهادت. و این موضوع را خود آن حضرت این چنین بازگو فرموده است: «الا و إنّ الدّعیّ ابن الدّعی قد رکز بین اثنتین بین السّلّه و الذّلّه و هیهات منّا الذّلّه یأبی اللّه ذالک لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و طهرت و أنوف حمیّه و نفوس أبیّه من أن تؤثر طاعه اللّئام علی مصارع الکرام، ألا و إنّی زاحف بهذه الأسره مع قله العدد و خذله النّاصر؛ [۳۴] .آگاه باشید که فرزندخوانده پسر فرزندخوانده، تنها بر یکی از دو کار اصرار ورزیده و پای می فشارد؛ یکی پذیرفتن شمشیر و دیگری قبول ذلت و چه بسیار دور است ذلت از ما! این کار را نه خداوند رسول او و نه مؤمنان و نه دامنهای پاک و مطهری که از آن برخاسته ایم، می پذیرند، همان جانهای با کرامت و نفسهای عزتمندی که به خویش اجازه نداده و نمی دهند که اطاعت انسانهای پست و زبون را بر مرگ پرافتخار برگزینند، و آگاه باشید که

به یقین من با این اهل بیت خود، با کمی عـده و بی وفایی مردم، خواهیم جنگید.» ظاهراً مقصود از «الدّعی ابن الدّعی» عبیداللّه بن زیـاد است، زیرا هم خود او و هم پدرخوانـده اش زیاد، نسـبت روشـنی ندارنـد و او بود که مطابق نقل برخی، [۳۵] پیشنهاد مراجعت به مدینه و یا رفتن به شام و ملاقات با یزید بن معاویه را نپذیرفت و به عمر سـعد دسـتور اکید داد تا یا از او برای یزید بیعت بگیرد و یا با او به نبرد برخیزد. به نظر می رسد پیشـنهاد رفتن به شام ابتدا از سوی عمر سعد مطرح شده باشد و امام نیز به جهاتی آن را پـذیرفته باشـد و آن را از تسـلیم شـدن به عبیـداللّه ارجح بداند، زیرا ممکن بود در این خلال حوادثی رخ دهد و عاقبت کار به صورتی دیگر رقم بخورد. امام حسـین (ع) در این سخن خود، نبرد را از دائره خود و یزید بیرون برده است و آن را جنگ خدا و رسول و دامنهای پاک و مؤمنان با صف شیطان و کارگزاران ذلت و پستی دانسته است و با منطق و عمل خود، راه پذیرش ذلت را برای همیشه بر روی بشر مسدود کرده است. جمله معروف آن حضرت که: «... انی لا اری الموت الّا سعاده و الحیـاه مع الظـالمین الّا برما» [۳۶] .در این مقطع صـادر شـده است. کوتـاه سـخن آنکه آن حضـرت کوشـید در این مرحله از نهضت مقـدس خود که مقطع اصـلی قیـام او به شـمار می رود، بـا رساترین کلمات و مانـدنی ترین جمله ها، فرهنگ شـهادت طلبی و عزتمندی و کرامت نفس را در قاموس بشر با خون خود

ثبت کرده و راهی روشن و پرفروغ تا دامنه قیامت به روی جامعه انسانی باز کند. او با زبان شهادت خود به مردم و امت محمدی آموخت که اسلام این نیست که یزید بن معاویه می گوید و اسلامی که او ترویج می کند و بر پایه آن امیر مؤمنان می شود همانی است که با آن حسین بن علی کشته می گردد و خاندان پیامبر به اسارت برده می شود. و این بزرگترین خدمتی بود که خون حسین (ع) به اسلام کرد و برای همیشه آن را از خطر انحراف نجات داد و بیمه کرد، خدمتی که به اطمینان می توان گفت، حتی پیروزی ظاهری و دستیابی آن حضرت به زمامداری مسلمانان هم نمی توانست از عهده آن برآید و با توجه به همین امر راز سخن پیامبر اکرم (ص) که فرمود: «حسین منّی و انا من حسین؛ [۳۷] حسین از من است و من از حسینم» روشن می شود و نیز معلوم می شود که چرا به او فرمود: «یا حسین أخرج، فإنّ اللّٰه شاء أن یراک قتیلاً؛ [۳۸] ای حسین، از حرم امن الهی خارج شو که خداوند می خواهد تو را کشته ببیند.» روشنگریها و بیدارگری های نهضت حسینی (س) تنها در حوزه اهداف خلاصه نمی شود بلکه سایر حوزه های مربوط به آن را نیز در برمی گیرد، که بررسی آن مجالی دیگر می طلبد.

## پاورقی

[۱] فرهنگ عمید.

[۲] سوره طه، آیه ۴۳ – ۴۴.

[۳] سوره حدید، آیه ۲۵.

[۴] سیدبن طاووس، لهوف، چاپ قدیم، ص ۲۰.

[۵] «و لنبلونّکم بشی ء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الأنفس و الثّمرات و بشّر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبه قالوا انّا للّه و انّا الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربّهم

و رحمه و اولئک هم المفلحون؛و ما شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در ثروتها و جانها و میوه ها مبتلا کرده و امتحان می کنیم و صابران را بشارت ده آنان که هر گاه مصیبتی بر آنها وارد شود می گویند ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم درودهای خداوند و رحمت او شامل حال آنان است و همانان رستگارانند.» (سوره بقره، آیه ۱۵۵ - ۱۵۶).

[۶] اصول کافی، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج ۱، ص ۲۰۰.

[۷] محمد بن محمد بن نعمان بغدادی ملقب به شیخ مفید، ألارشاد، انتشارات بصیرتی قم، ص ۲۰۰. ابی محمد عبداللّه بن مسلم ابن قتیبه دینوری، الامامه و السیاسه، مکتبه مصطفی بابی حلبی، مصر، انتشارات رضی - زاهدی قم، ص ۱۶۵.

[۸] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۱۱.

[۹] ابن قتیبه دینوری الإمامه و السیاسه، پیشین، ص ۱۸۱ - ۱۸۰. [

[۱۰] عبدالحسین احمد امینی نجفی، الغدیر، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ج ۱، ص ۱۹۹.

[۱۱] صحیح مسلم، ج ۵، باب فضایل علی، ص ۱۲۲. صحیح ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۸. مستدرک حاکم، ۳، ۱۴۸.

[۱۲] سوره نساء، آیه ۵۹.

[۱۳] سوره انفال، آیه ۴۸.

[۱۴] بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ج ۴۴، ص ۲۰۵ - ۲۰۶.

[۱۵] همان، ۴۵، ص ۱۳۹.

[۱۶] ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی، التهذیب، نشر صدوق، تهران، ج ۶، کتاب المزار، ص ۱۲۶.

[۱۷] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹.

[۱۸] محمد بن حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرّانی، تحف العقول، انتشارات بصیرتی، قم، چاپ پنجم، ص ۱۷۴.

[۱۹] همان، ص ۱۷۰.

[۲۰] سیدبن طاووس، لهوف، ص ۷۱.

[۲۱] همان، ص ۴۹.

[۲۲] فرماندار مدینه را برخی همچون شیخ مفید در ارشاد، ص ۲۰۰، «ولید بن عقبه»، پسر برادر معاویه که ازسوی او به

فرمانداری آن شـهر منصوب شده بود، ذکر کرده اند و برخی دیگر همچون ابن قتیبه دینوری در «الامامه و السـیاسه»، ص ۲۰۴، او را «خالد بن حکم» نام برده اند.

[۲۳] سیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۹.

[۲۴] شیخ

مفیـد، ارشاد، ص ۲۰۱؛ ابن قتیبه دینوری، الامـامه و السـیاسه، ص ۲۰۵؛ سـیدبن طاووس، لهوف، ص ۱۹. با تفاوتی مختصـر در نقل.

[۲۵] ارشاد، ص ۲۰۱. ولی به نقل سیدبن طاووس، در لهوف، ص ۲۵ حرکت آن حضرت به سوی مکه سه شب گذشته از ماه شعبان بوده است.

[۲۶] لهوف، ص ۲۹.

[۲۷] همان، ص ۲۹ – ۳۰.

[۲۸] نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ص ۵۰، خ ۳.

[۲۹] شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۰۴.

[۳۰] بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، ج ۴۴، ص ۳۳۷.

[۳۱] لهوف، ص ۵۲ – ۶۰؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴ – ۳۶۷.

[۳۲] همان، ص ۵۵؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

[۳۳] شیخ مفید، ارشاد، ص ۲۲۴؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۷.

[۳۴] لهوف، ص ۸۶.

[۳۵] ارشاد، ص ۲۲۹.

[۳۶] لهوف، ص ۷۱.

[۳۷] بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۷۱.

[۳۸] بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴.

## درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹